

سرانجامِ آنتیگونه در بیروت

نگاهی به رمان «دیوار چهارم»

تذکره اقتصادی

حمید نامجو*



فرار دو زن جوان از گلوله باران ناگهانی در بیروت شرقی مسیحی ۹ مه ۱۹۸۹
JOSEPH BARRAK/AFP via Getty Images

رمان «دیوار چهارم» پنجمین رمانی است که از «سورژ شالاندون» نویسنده و روزنامه‌نگار فرانسوی به فارسی برگردانده و منتشر شده است. قبل از آن به ترتیب رمان‌های «افسانه‌ی پدران ما»، «شغل پدر»، «بازگشت به کیلی بگز» و «قول» از این نویسنده منتشر شده بود. شالاندون قبل از پرداختن به رمان و ادبیات به مدت ۳۴ سال با روزنامه‌ی معروف «لیبراسیون» ابتدا به‌عنوان طراح و سپس به‌عنوان گزارشگر و نویسنده همکاری می‌کرد. همچنین سال‌ها دبیر سرویس خبری خاورمیانه به‌خصوص کشورهای افغانستان، ایران، سودان و لبنان بود. او در سال ۱۹۸۸ موفق شد جایزه‌ی «آلبر لوندر» را کسب کند. این جایزه به‌خاطر گزارش‌هایش از برگزاری دادگاه «کلاوس باربی» فاشیست معروف فرانسوی و همچنین گزارش‌هایی بود که در مورد مسائل ایرلند نوشت. مقالاتی که در نهایت به آغاز مذاکرات صلح بین انگلستان و ارتش جمهوری خواه ایرلند انجامید.

رمان‌های شالاندون همگی به‌نوعی متأثر از تجربیات او در زندگی واقعی است. به‌عنوان مثال رمان «شغل پدر» برمبنای ماجرای است که در ۱۰ سالگی از آن آگاه شد و چون بختکی به زندگی او چسبید. رمان «بازگشت به کیلی بگز» بازنمایی یک تراژدی واقعی است. زندگی و سرنوشت تراژیک مردی که به‌نوعی رابط و واسطه‌ی صلح بین ارتش جمهوری خواه ایرلند و انگلستان بود. «افسانه‌ی پدران ما» نیز بازنمایی تجربه‌ایست که برای ما ایرانیان تجربه‌ای آشناست. رفتار مزورانه‌ی قهرمانان قلابی که خود را به‌جای قهرمانان واقعی جنگ جا می‌زنند و از دروغ ارتزاق می‌کنند. رمان «دیوار چهارم» نیز برآمده از آشنایی نزدیک او با حوادث خاورمیانه در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم است اما در قیاس با آن چهار رمان قبلی ساختاری کاملاً بدیع و متفاوت دارد. راوی این داستان یک معلم تاریخ است و البته عاشق نمایش و تئاتر. این عشق و علاقه بعد از آشنایی او با کارگردانی به نام «ساموئل آکونیس» جدی‌تر می‌شود. سام یک پناهنده‌ی یهودی یونانی است که در بحیوبه‌ی «حکومت سرهنگان» در یونان و محاصره‌ی دانشگاه آتن توسط تانک‌های ارتش از آن کشور گریخته و به فرانسه آمده است. همین سابقه و تجربه باعث محبوبیت او در پاریس و در میان دانشجویان شده بود. به‌خصوص در دورانی که پاریس هر روز شاهد تظاهرات خیابانی دانشجویان

و کارگران و رودررویی طرفداران گروه‌های راست و چپ است. مقوم اصلی این تظاهرات در واقع لشکرکشی خیابانی نئونازیها بر علیه مهاجران به خصوص الجزایری‌ها در سال ۱۹۷۳، و بر علیه اعتصابات کارگری به رهبری چپ‌هاست. حمایت گسترده‌ی دانشجویان از فلسطینی‌ها نیز بخش دیگری از این منازعات است. سام که یگانه سلاحش در این جنگ‌های خیابانی نمایش و تئاتر یا به عبارت دقیق‌تر «زبان هنر» است با ایده‌ها و اجراهای جدیدش سعی می‌کند گروه‌های تئاتری دانشجویان چپ را تشویق کند تا برای کارگران اعتصابی تئاتر اجرا کنند. روایت این معلم تاریخ از آن منازعات خیابانی و رفتار وحشیانه‌ی گروه‌های راست افراطی که به مجروح شدن خودش می‌انجامد جذاب و خواندنی است. راوی با همسر آینده‌اش در همین نمایش‌ها آشنا می‌شود. روایت نویسنده از نحوه‌ی برخوردهای مهاجرستیزان و راست‌های افراطی و مدعیات پوپولیستی آنان گویی تکرار تصویری است که در این دو سال اخیر به خصوص بعد از حمله‌ی اسرائیل به غزه در تلویزیون‌های سراسر اروپا می‌بینم. گویی تاریخ دارد تکرار می‌شود.

این اتفاقات مدخلی است برای آشنایی با اشخاص اصلی و با فضا و زمان رمان. اما داستان محوری این رمان پی‌جویی امکان تحقق ایده‌ایست که سال‌ها قبل در ذهن سام شکل گرفته. او که مدتی بعد از آغاز جنگ داخلی در لبنان در سال ۱۹۷۵ به این کشور رفته و نتایج تأثیربرانگیز این جنگ وحشتناک را به چشم دیده و سایه‌ی سنگین مرگ را تجربه کرده، قصد دارد با به صحنه آوردن تراژدی «آنتیگونه» اثر «ژان آنوی»، که در واقع همان آنتیگونه‌ی «سوفوکل» است با تأکید بیشتر بر معناهای پنهان اثر، تمام لبنان را مخاطب قرار دهد. جنگ داخلی و اسلحه کشیدن بر روی همسایه و هموطن خود کاری شنیع و احمقانه است و حاصلی جز مرگ و ویرانی ندارد. پیروزی در جنگ داخلی بی‌معناست و فقط این مرگ است که بر زندگی پیروز می‌شود. او برای این که همه‌ی لبنانی‌ها را درگیر این نمایش کند تصمیم گرفته بازبیرانش را از بین گروه‌ها و اقوامی انتخاب کند که درگیر این جنگ هستند و محل نمایش را نیز سالنی در خط مرزی شمال و جنوب بیروت در آن زمان انتخاب کرده است. بازیگران این نمایش فلسطینی، دروزی، مارونی، ارمنی، شیعه و کلدانی‌ها هستند. از آنجا که ظاهر شدن

برصحنه‌ی نمایش مستلزم ارتباط و درک متقابل بین بازیگران و به تبع آن بین بازیگران و مخاطبان است، بازنمایی این درک متقابل بر صحنه‌ی تئاتر، در رؤیاهای سام، ممکن است منجر به درک متقابل طرفین نزاع از یکدیگر و درک بیهودگی این جنگ نفرت‌انگیز شود.

متأسفانه سام در اواخر سال ۱۹۷۹ به سرطانی بدخیم دچار می‌شود و دیگر قادر به حرکت نیست. اما او حاضر نیست از رؤیاهایش دست بردارد. در نتیجه از راوی (معلم تاریخ) می‌خواهد به‌جای او به بیروت رفته و آن رؤیای ناممکن را محقق کند. سام امیدوار است با به‌صحنه بردن آن نمایش، پرواز کبوتر صلح را در آسمان لبنان ببیند. در واقع بعد از این مقدمات است که داستان اصلی آغاز می‌شود. ماجرای اصلی این رمان گزارش سفرهای راوی به بیروت است در پی تحقق رؤیاهای سام. حکایت اتفاقاتی که در طول این سفر برای راوی می‌افتد. و داستان آشنایی‌های او با آدم‌ها و مدعیات اقوام درگیر جنگ. و مواجهه با شناعت و شقاوتی است که جلوی چشم او رخ می‌دهد. صحنه‌هایی که راوی می‌بیند آن‌چنان تکان‌دهنده و بی‌رحمانه است که خون در رگانش منجمد می‌شود. از بیروتی که زمانی زیباترین شهر خاورمیانه بود جز تلی خاک و ساختمان‌های مخروبه برجای نمانده (شبییه غزه امروز) و جناباتی که به بهانه‌ی جنگ رخ می‌دهد لکه‌ی ننگی بردامان تاریخ بشریت است. صرف نظر از این‌که راوی موفق به اجرای نمایش می‌شود یا نه روایت این سفرها و آنچه در آن دهشت جنگ تجربه می‌کند بسیار تأمل برانگیز است و در نهایت رهاورد معلم از این سفرها بسیار قابل تأمل است. پس‌زمینه‌ی اصلی این رمان لبنان و به‌خصوص شهر بیروت است. شهری که روزگاری عروس شهرهای خاورمیانه خوانده می‌شد. بیروت سال‌ها مأمّن و ملجاء کسانی بود که از ظلم و ستم حاکمان کشورهای عربی گریخته و به آنجا پناه می‌بردند. اما وقوع جنگ داخلی در سال ۱۹۷۵ چهره‌ی این عروس زیبا را زشت و کریه‌المنظر ساخت. بمباران مکرر اردوگاه‌های فلسطینی توسط اسرائیل و در حمایت از مسیحیان مارونی و سپس حمله‌ی زمینی گسترده به لبنان در سال ۱۹۸۲ مسئله‌ی جنگ داخلی را به مسئله‌ی غیر قابل‌حل تبدیل کرد و باعث طولانی‌تر شدن جنگ داخلی، تغییر متعدد اتحادها و رقابت‌ها، دخالت گسترده‌ی سوریه و سربرآوردن مدعیان تازه‌ای همچون

حزب‌الله در عرصه‌ی جنگ قدرت شد. دستاورد این جنگ برای مردم لبنان و فلسطینی‌های پناهنده، قتل‌عام‌های مکرر، ویرانی، آوارگی، بی‌خانمانی، بی‌کاری و فقر بود. بیروت و ساکنانش به دوران ماقبل تاریخ بازگشتند و لبنان به عرصه‌ی تاخت‌وتاز تبه‌کاران و نوآمدگان عرصه‌ی قدرت و سیاست مبدل گشت.

لبنان از سال ۱۹۴۳ صاحب قانون اساسی شد که دال بر رسمیت یافتن ادیان و اقوام مختلفی بود که در این سرزمین سکونت داشتند و مبنای تقسیم قدرت بین این گروه‌ها. هرچند به‌زعم عده‌ای ناعادلانه. در منازعات اعراب و اسرائیل لبنان نقش چندانی نداشت. و کمک‌های ارتش این کشور منحصراً به کمک‌های لجستیکی بود. از طرف دیگر لبنان از سال ۱۹۴۸ به دلیل همسایگی با اسرائیل یکی از مقاصد پناهجویان فلسطینی شده بود. حضور پناهجویان فلسطینی در کشورهای میزبان همیشه منجر به اختلاف و درگیری بین میزبان و میهمان می‌شد. دلیل آن مسلح بودن اعضای بزرگ‌ترین گروه رهبری‌کننده‌ی فلسطینی‌ها یعنی سازمان آزادیبخش فلسطین بود. ارتش کشور میزبان قصد خلع سلاح فلسطینی‌ها را داشت و چریک‌های فلسطینی بدون سلاح تبدیل به مردگان متحرک می‌شدند. یکی از اولین درگیری‌ها که بعدها به «سپتامبر سیاه» معروف شد حمله‌ی ارتش اردن به اردوگاه‌های فلسطینی در سال ۱۹۷۱ بود. بخش زیادی از فلسطینی‌ها و آنانی که از قتل‌عام ارتش اردن جان بدر بردند به لبنان مهاجرت کردند. به اردوگاه‌های صبرا، شتیلا، عین الحلوه، برج البراجنه، مارالیاس، البداوی و ۱۰ اردوگاه دیگر که اکنون فقط نامی از آن‌ها در صفحات تاریخ مانده است. حضور فلسطینی‌های سنی در لبنان موجب برهم خوردن تعادل قدرت بین مسیحیان و مسلمانان می‌شد. از طرف دیگر عملیات چریکی هرازگاهی در اسرائیل باعث اختلال در ارتش لبنان می‌شد. و مقام فرماندهی ارتش از زمان حضور فرانسویان در لبنان در تیول مسیحیان مارونی بود. ارتش تصمیم گرفت ساکنان اردوگاه‌های فلسطینی را خلع سلاح کند و با مقاومت آنان مواجه شد. مسلمانان سنی سمت فلسطینی‌ها ایستادند و «جنبش امل» که به‌نوعی برخی از گروه‌های شیعه را نمایندگی می‌کرد درمقابل آنان و در کنار مسیحیان. دروزی‌ها هم در ابتدا فقط تماشاگر بودند. حمله‌ی فالانژهای مسیحی به

اتوبوس مسافران فلسطینی در ۱۳ آوریل ۱۹۷۵ جرقه‌ای شد که آتش جنگ را روشن کرد.

سفر اول راوی به بیروت قبل از حمله‌ی گسترده اسرائیل به لبنان است. او چندبار هنگام عبور از راه‌بندها و ایستگاه‌های بازرسی تفتیش و حتی تحقیر می‌شود. در ورود به منطقه‌ی مسیحیان اشتباهاً مجوزی را که فلسطینی‌ها برایش صادر کرده‌اند از جیبش بیرون می‌آورد.

«فالانژ با درخواست کمک، تفنگام -۱۶ را آماده شلیک کرد. جیب پشت شلوارم را پاره کردم. جواز درست را به او دادم. به من سیلی زد. سند را پاره کرد و آن دیگری را با تفنگش له کرد. بعد کارت «الفتح» را برداشت و به طرف صورتم پرت کرد.
-بخور.

به فرانسه حرف میزد و صلیب طلایی به گردنش آویخته بود. لبنانی به سمتم حمله کرد. موهایم را گرفت و من را به عقب کشید
-کثافتت را بخور

به جلو پرتم کرد. افتادم. روی چهار دست و پا. مغزم خالی بود. انسانی تهی بودم... نخوردن کاغذ مرگ من بود. کارت را برداشتم. آن را به دو قسمت و بعد به چهار و هشت قسمت کردم. اولین تکه را مثل سیگاری لول کرده در دهان گذاشتم...

- نجو. سریع و درسته قورت بده»

بعد از این استقبال، یکی از بهترین صحنه‌های داستان مواجهه‌ی او با فرماندهی فالانژها در خط مرزی شمال و جنوب بیروت است. تماشای تک‌تیراندازی که در سنگری بتنی «خیابان دمشق» را زیر نظر گرفته و با تفنگ‌های دوربین‌دار هر جنبنده‌ای را هدف می‌گیرند. زنی با زنبیل خرید. مردی با کودکی بیمار در بغل. مسافری که هتلس را گم کرده. با این وجود این او هنوز امیدوار است. به دیدن یک‌یک بازیگرانش می‌رود و در هر دیداری ما شگفت‌زده می‌شویم. راننده‌ی دروزی (مروان) حلقه‌ی اتصال او بین گروه‌های مختلف و راهنمای او در یافتن بازیگرانش است. او که رفتاری به‌اصطلاح

رندانه دارد با اظهاراتش ما را میخ‌کوب می‌کند. در سفر دوم راوی که موفق به برگزاری اولین جلسه‌ی تمرین نمایش با حضور تمام بازیگران می‌شود نیروی‌های اسرائیلی تمام شهر و تمام لبنان را اشغال کرده‌اند. یاسر عرفات با رفتن چریک‌هایش به تونس موافقت کرده و درواقع میدان را برای گرگ‌تازی فالانژها و اسرائیل ترک کرده. جالب است که در سراسر تاریخ مسیحیت یهودی‌ها نماد شیطان هستند. کسانی که باعث لو دادن مسیح و به صلیب کشیده شدن او شدند. اصلاً جنگ جهانی دوم و ظهور فاشیسم با دشمنی با یهودیان کلید خورد و ۶۵ میلیون انسان و از جمله ۵ میلیون یهودی را راهی دیار باقی کرد. اما این‌جا در لبنان مسیحیان مارونی به اتکای دوستان یهودی و دولت اسرائیل دست به نسل‌کشی فلسطینیان می‌زنند. راوی در این سفر دوم در اردوگاه شتیلا در اثر بمباران ارتش اسرائیل به شدت زخمی می‌شود و تا نابینایی فاصله‌ای ندارد. بازگشت او به فرانسه پیامدهای روحی و روانی زیادی در پی دارد و عملاً زندگی‌ش فلج می‌شود. توصیف ضربات روحی و نتایج این زخمی‌شدن و انزوای خودخواسته‌اش فصلی خواندنی در این رمان است. او دوباره ناامید و مستأصل پس از مرگ سام به لبنان بازمی‌گردد. سفری بی‌بازگشت پر از صحنه‌های دهشتناک و پرمصیبت. وقتی دوباره به شتیلا بازمی‌گردد با کالبد سلاخی‌شده‌ی دختر زیبای فلسطینی (ایمان) و کودکانی که او معلم‌شان بوده مواجه می‌شود. ایمان قرار بود نقش آنتیگونه را بازی کند.

«ایمان در اتاقش بود. در سکوت در عرض تختش خوابیده بود....»

جلادش دست‌هایش را از پشت با سیم آهنی بسته بود. قسمتی از صورتش کنده شده بود. دهان‌بندی در دهانش فرو کرده بودند. گردنش بریده بود. بلوزش باز و آستین‌هایش پاره بود. سینه‌هایش را بریده بودند. لکه‌ی سبزی روی شکمش را پوشانده بود. پیراهن چهارخانه‌ی سیاه‌وسفیدش بالا رفته بود. او را مثله کرده بودند. شکمش پاره‌شده بود ران‌ها و مچ پاهایش خونی بود. جنگیده بود و دسته‌ای مو در مشتش بود.»

چند نفر از بازیگرانش کشته شده بودند. امید به صحنه بردن نمایش منتفی است. اراده به انتقام در همه‌جا موج می‌زند. او به نقطه‌ی آغازین بازمی‌گردد. فصل اول رمان درواقع روایتی است از تاخت‌وتاز تانک‌های سوری نه در برابر ارتش اسرائیل که به قصد

بازهم سرکوب فلسطینی‌ها. زمانی که مردان فلسطینی به تونس رفته‌اند و زنان و کودکان و سالخورده‌گان فلسطینی را به امید برقراری صلح جاگذاشته‌اند گویی فرصتی برای کشتار و قتل عام به‌وجود آمده است. اما تنها فلسطینی‌ها قربانی این جنگ و اشغال نیستند. قتل‌عام در روستاهای مسیحی و دروزی نیز صحنه‌های دیگری از این جنگ قدرت است و قربانیان همیشه مردمی هستند که نمی‌خواهند بخشی از این جنگ قدرت و نسل‌کشی باشند.

هم‌چنان‌که اشاره شد نمایشی که قرار است اجرا شود نمایش آنتیگونه است. آنتیگونه دختر «ادپ شاه» از فرمان کرئون که دایی او و پدر نامزدش است و اکنون در جای پدرش فرمانروای شهر تب شده، سرپیچی می‌کند. او برخلاف قانون کرئون مثنی خاک بر جنازه‌ی برادرش که در بیابان افتاده می‌ریزد تا خوراک کرکس‌ها نشود و همچون سایر مردگان راهی دیار باقی شود. قانون کرئون قانون زندگان است و نه مردگان. کرئون آنتیگونه را به مرگ و زنده‌به‌گور شدن محکوم می‌کند. نامزدش در اعتراض به این حکم ناعادلانه خودش را می‌کشد تا او هم در گور آنتیگونه گذاشته شود. همسر کرئون نیز از این بیداد همسرش دست به خودکشی می‌زند. تراژدی آنتیگونه اعتراضی است به بی‌توجهی به حق طبیعی در قوانین شهروندی. آنتیگونه به تعبیر هگل فریاد اعتراض زنی است بر علیه قوانین مردانه، در جامعه‌ای که زنان شهروند به حساب نمی‌آیند اما در صورت عدم پایبندی به همان قوانین مجازات می‌شوند. و هم اوست که سقوط و اضمحلال دولت‌شهرها آن‌گونه که بود را رقم می‌زند. او با ایجاد شکافی در ساختار قدرت بنیان آن را به باد می‌دهد. آنتیگونه قهرمانی است که علی‌رغم آگاهی به سرنوشت خویش و مکافات‌ی که خواهد پرداخت برای احقاق حق خویش در برابر قدرت می‌ایستد و به مرگ محکوم می‌شود. انتخاب این نمایش از طرف سام در عین حال تأکید بر بیهودگی جنگ است. زیرا نقطه‌ی آغازین ماجرا وقوع جنگی است که طی آن دو برادرش را در برابر هم قرار داده و هر دو را از دست داده است. آنتیگونه نمایشی درباره‌ی عشق نیز هست. عشق «هیمن» به آنتیگونه که تاب جدایی از او را ندارد و با محکومیت آنتیگونه او نیز خودش را می‌کشد تا همراه او دفن شود. و عشق «اوریدیس» به هیمن که از اندوه از دست دادن فرزندش خودکشی می‌کند. آنتیگونه در عین حال

به حرص قدرت و فرمانروایی در کرئون اشاره دارد که همه چیز را برای حفظ آن از کف می‌دهد.

یکی از خواندنی‌ترین بخش‌های رمان روایت راوی از سفرش به جنوب لبنان و دیدار با یک روحانی شیعه و متقاعد کردن او برای بازی پسرانش در نقش نگهبانان در این نمایش است. اما از نگاه او کرئون هم‌ارز «خلیفه» و نماد عقل و فرهیختگی است چرا که برای اجرای قانون پافشاری می‌کند و باکی از مرگ عروس و فرزند و همسرش ندارد.

« به من گفتن یه زن جوون اون‌رو رو به مبارزه طلبیده و این وسط

شریعت الهی‌رو به تمسخر گرفته و این خلیفه (کرئون) خیلی خوب این

خودخواهی رو تموم کرده»

رمان دیوار چهارم از منظری دیگر بازنمایی تفسیرهای ممکن از آنتی‌گونه از زوایای مختلف است. وقتی راوی از بازیگرانش می‌خواهد که برداشت خودشان از نمایش و از شخصیتی که نقشش را بازی می‌کنند بر زبان بیاورند ما با تفسیرها و تعبیرهای بسیار جالبی مواجه می‌شویم که هر یک دریچه‌ایست به دنیایی دیگر. نمایشی که هر بار که خواننده و اجرا شود تعبیری جدید و پنجره‌ی تازه‌ای در برابر خوانندگان می‌گشاید. رمان دیوار چهارم رمانی سهل و ممتنع است. رمانی عمیق و چندلایه درباره‌ی جنگ قدرت و منازعات سیاسی، درباره‌ی بی‌رحمی و شقاوت بی‌حدومرز انسان. درباره‌ی آرزوی محال و اراده‌ی غیرقابل تحقق هنرمندان برای دگرگونی نگاه ما. برای شستن چشمان ما و نوعی دیگر دیدن. برای دریافت حس دلپذیر صلح. برای درک عمیق عشق و دوستی. برای دریافت معنای انسان.

ترجمه‌ی رمان دیوار چهارم ترجمه‌ای روان و قابل قبول است.

رمان دیوار چهارم

نوشته‌ی سورژ شالاندون

ترجمه‌ی مهرانگیز شکار دنیار

انتشارات هفت اقلیم هنر، ۱۴۰۳